

اخلاق‌گرایی و آموزه‌های تعلیمی در تاریخ‌نگاری بیهقی و مستوفی

دکتر عباس محمدیان (نویسندهٔ مسؤول) دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری

mohammadian@hsu.ac.ir

ریحانه صادقی دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری

oohafza90@yahoo.com

چکیده

پژوهش حاضر بر آن است تا با مطالعه و بررسی ویژگی‌های اخلاق‌گرایانه در دو کتاب **تاریخ گزیده** و **تاریخ بیهقی** در زمینه‌های اخلاقی و تعلیم تربیتی همچون: عبرت‌پذیری از احوال گذشتگان، مرگان‌اندیشی و... به برخی از تشابهات و تمایزات این دو اثر دست یابد. دو نویسنده در زمینهٔ خودسازی و تزکیه موارد مشابهی را در سرتاسر اثر خود ذکر می‌کنند که مهم‌تر از همه خردورزی و دوری از دل‌فریبی‌های دنیوی و عبرت از احوال گذشتگان می‌باشد. البته تمایزاتی نیز بین دو اثر مشاهده می‌شود. مسألهٔ اصلی پژوهش آن است که بیهقی و مستوفی، این دو مورخ ایرانی در دورهٔ اسلامی، با وجود تفاوت حاکم بر محیط جامعه، تا چه اندازه گزاره‌های دینی - مذهبی را در میان تاریخ به کار برده و بدان توجه نموده‌اند؟ آیا این مورخان در پی ذکر وقایع تاریخی توجه مخاطب را به خودشناسی و تهذیب نفس در جهت سعادت و زندگی بهتر جلب کرده‌اند تا خود را از روایت‌زدگی صرف‌رهایی بخشند؟ نتایج این پژوهش، که با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی انجام شده، نشان می‌دهد که این موضوع مورد نظر هر دو مؤلف بوده‌است، با این تفاوت که نوع نگاه بیهقی به تعلیم اخلاقی به جهت لحن خاص گزاره‌ها و شیوهٔ خاص به کارگیری زبان در تاریخ خود بیش از تاریخ گزیده در خواننده تأثیر دارد.

واژگان کلیدی: تاریخ بیهقی، تاریخ گزیده، مستوفی، تاریخ‌نگاری، آموزه‌های تربیتی و اخلاقی.

۱. مقدمه

تاریخ بیهقی (مسعودی) از تاریخ‌های خصوصی دورهٔ غزنویان است که به قلم توانای ابوالفضل بیهقی (۳۸۵-۴۷۰) به نگارش درآمده‌است، از شاهکارهای تاریخی و ادبی ایران‌زمین و از «شفاف‌ترین و معتمدترین سند تاریخ ایران به شمار می‌آید.» (رجبی، ۱۳۸۳: ص ۷). **تاریخ گزیده**، اثر حمدالله مستوفی قزوینی (ق ۶۷۹-۷۴۰)، و از تاریخ‌های عمومی عالم «و یکی از استثنایی‌ترین تواریخ عمومی محسوب می‌شود که تاریخ عرب و دنیای اسلام و ایران در آن نگاشته شده‌است. این کتاب خلاصه‌ای از تاریخ عمومی عالم است که از بدو خلقت تا وزارت خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در بر می‌گیرد» (ذاکری، ۱۳۸۹: ص ۴۶). **تاریخ گزیده** با آن‌که در عصر مغول به نگارش درآمد، به دلیل عباراتی شیرین و روان و به دور از انشای مطمئن کتابی چون **جهانگشای جوینی**، قابل توجه است و نسبت به حجم خود محتوی مطالب بسیار پرارزش است و به قول براون (۱۸۶۲ - ۱۹۲۶)، با این که این کتاب از صد و هفتاد هزارکلمه تجاوز نمی‌کند، یک دوره تاریخ عمومی جهان را تا سال تحریر شامل می‌شود (ر.ک. مقدمهٔ تاریخ گزیده، ۱۳۶۴). در این نوشتار با توجه به تاریخی‌بودن این دو اثر و به دلیل آن‌که دو نویسندهٔ ایرانی دورهٔ اسلامی به تاریخ‌نگاری پرداخته‌اند، برآنیم تا به وجوه مشترک و مفترق این دو اثر در زمینهٔ نگرش‌های تعلیمی و تربیتی مورخان در آن بپردازیم.

۱-۱ بیان مسأله

با توجه به دو اثر مهم تاریخی، یکی **تاریخ بیهقی** و دیگر **تاریخ گزیده**، در این پژوهش به بررسی رویکردهای اخلاق‌گرایانهٔ مورخان در دو قرن متفاوت می‌پردازیم تا روشن شود نویسندگان تا چه اندازه علاوه بر جنبهٔ روایی تاریخ، تحت تأثیر اندیشه‌های مذهبی و دینی خود، تاریخ را به سمت آموزه‌های دینی و اسلامی سوق داده‌اند.

۱-۲ اهمیت و ضرورت تحقیق

هرچند پند و خطابه‌گری بخشی از تاریخ است، اما لحن و سبک انتقال مفاهیم خطابی و دینی از دیدگاه مورخانی که در دوره متفاوت ملازم دربار و صاحب دیوان بوده و یا سمت دبیری داشته‌اند، اهمیت خاص دارد. این پژوهش گامی در جهت تبیین مفاهیم و رویکردهای دین‌مدارانه و تربیتی تاریخ‌نگاران صاحب‌نامی چون بیهقی و مستوفی شمرده می‌شود.

۱-۳ پیشینه تحقیق

درباره تاریخ و به‌خصوص دو نثر تاریخی مورد تحقیق ما، به طور جداگانه پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است. این پژوهش‌ها بیش‌تر در زمینه ادبی و بلاغی، و یا تاریخی و اجتماعی بوده است. نگاه به تاریخ بیهقی افزون بر جنبه ادبی و بلاغی آن، جنبه محتوایی و مفهومی نیز داشته است. پژوهش‌هایی چون: «نگاه جامعه‌شناختی به تاریخ بیهقی» (حیدری و شعبان، ۱۳۹۲: صص ۳۳-۳۷)، «بررسی کارکرد تقدیر در تاریخ بیهقی» (رضوانیان و غزنوی، ۱۳۹۲: صص ۱۳۵-۱۵۸)، «بررسی قضا و قدر در تاریخ بیهقی» (بابایی، ۱۳۸۷: صص ۷۱-۹۰)، «تأویل حکایت دو زاهد از تاریخ بیهقی بر پایه نظریه ژاک لکان» (فرضی و پورخالقی چترودی، ۱۳۸۸: صص ۱۱۵-۱۲۲)، نیز «طنین مرگ در تاریخ بیهقی» (اسعدی، ۱۳۸۶: صص ۱۰-۲۴) مورد مطالعه محققان بوده است. از سویی دیگر، توجه به پژوهش در تاریخ گزیده بیش‌تر بر مباحث تاریخ‌نگاری و اطلاعات جغرافیایی معطوف بوده است. مقاله «آیات تاریخ گزیده و مناسبت بیان آن‌ها» (ذاکری، ۱۳۸۹: صص ۴۵-۶۴) به بررسی نحوه گزینش و کاربرد آیات به وسیله مؤلف اختصاص دارد. تحقیق در زمینه آموزه‌های دینی و تأثیر تفکر و جهان‌بینی مستوفی در تاریخ‌نگاری وی را می‌توان در مقاله «بینش و روش در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری حمدالله مستوفی قزوینی» (محمدی و آدینه‌وند، ۱۳۹۳: صص ۱۴۹-۱۷۹) بازجست. حسن‌زاده نیز در پژوهش خود: «هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری بیهقی و جوینی» (۱۳۸۲: صص ۶۹-۱۰۰)، با توجه به خاستگاه حکومت‌های زمان مؤلفان به تحلیل و تبیین تمایز و تشابهات تاریخ‌نگاری آنان روی آورده است. به رغم پژوهش‌های پردامنه، تا آن‌جا که بررسی شد، نگاه اخلاق‌گرایانه و تربیتی به لحاظ تطبیقی به دو اثر تاریخی مذکور کار تازه‌ای است که مورد توجه پژوهشگران نبوده است.

۲. بحث

سعی بشر همواره بر آن بوده تا برای شناخت هویت و درک فرهنگ خود به جست‌وجو بپردازد و به حیات خویش نظمی منطقی و عقلانی ببخشد. نمود این کاوش و کوشش را در تتبع و تعمق آثار گذشتگان و به طور خاص از میان اوراق و کتب تاریخی و ادبی و در بیان و بنان مورخان و ادیبان و اندیشمندان بزرگ می‌توان یافت. از این روی، کتب تاریخی، خاصه آن‌ها که در دوران پس از تمدن اسلامی نگاشته شده و خواه ناخواه، با اندیشه‌های فرهنگی و اسلامی نویسندگان آن گره خورده است، گنجینه‌ای بس ارجمند و فاخر خواهد بود. بر این پایه، اگر تاریخ را مجموعه‌ای از تحولات بشری بدانیم که در بستر زمان روی می‌دهد و نیز هویتی حقیقی که انسان‌ها و پدیده‌های انسانی در آن قرار دارند، تاریخ بیهقی نیز از نوع تاریخ‌هایی است که در بستری خاص از زمان روی داده و نویسنده برجسته آن، به بیان نکات اخلاقی عبرت‌انگیز، جهان‌بینی خود را نیز در پس گزارش‌ها و حقایق تاریخی به خواننده القا می‌کند.

این در حالی است که مستوفی قزوینی تاریخ عمومی خود را که گزیده‌ای از ابتدای عالم تا زمان مؤلف است، در ضمن مطالب حکمی و نکات پندآمیز اخلاقی به نگارش درآورده است. می‌توان گفت بیهقی خود در بستر زمان قرار دارد و مشاهده‌گر و راوی مستقیم وقایع است و در این باب گاه می‌بینیم که روایت‌گر تاریخ، صرفاً به بیان تاریخ

نمی‌پردازد، بلکه با تحلیل و ترسیم شخصیت‌ها درک و دریافت خود را نیز در آن سهیم می‌کند و گاه این مسأله در تبیین جهان‌بینی و نگرش‌های مذهبی و تعلیمی و اخلاقی مورخ نیز مؤثر خواهد بود. اما مستوفی گزارش‌گر وقایعی است که از تواریخ دیگر گردآوری نموده‌است. اگرچه چنین است، اما رویکردهای مذهبی در لابه‌لای وقایع و خارج از گزارش‌های تاریخی از قلم وی جاری می‌شود و تاریخ را با تنوع مواجه می‌نماید. این رویکردهای دینی در تاریخ‌گزیده در پایان احوال برخی از اشخاص روی می‌دهد که به چند صورت آشکار می‌شود.

مستوفی پس از بیان گزارشی از احوال و افعال افرادی که یا از بزرگان‌اند یا نام‌آوران و شاهان در گستره تاریخ، به سخن یا شعری از آنان اکتفا می‌کند که معمولاً دارای نکته‌ای اخلاقی و تربیتی و دربردارنده موعظه است. نویسنده کمتر از خود سخن می‌گوید، اما چنین می‌توان دریافت کرد که گزینش اشعار و یا سخنان در پایان هر گزارشی با سلیقه و اندیشه و عقاید نویسنده هم‌سو می‌باشد. گاه هم‌چنان که به تاریخ می‌پردازد، خود را بیرون از عرصه تاریخ‌نگاری و در کنار مخاطب به شکل موعظه‌گری می‌نمایاند تا مستقیماً نتیجه حکایت را در قالب پند و سخنی ناصحانه بیان دارد. در این باب گهگاه حضور نویسنده نمایانگر است و دیگر بار بر کران می‌ماند.

در تاریخ بیهقی نیز نویسنده از پرداختن به خود به طور آشکارا پرهیز می‌کند. «اگر هم جسته و گریخته از خود سخنی به میان می‌آورد در پیوند با بازنمودن حال دیگران است. حتی هنگامی که به نادرستی هنجاری که خود شاهد رنجور آن بوده‌است، می‌پردازد. رای، رای صاحب‌نظران است نه برداشت خود او» (رجبی، ۱۳۸۳: ص ۶). جهان‌بینی خاص هر نویسنده، لحن ویژه و اختصاصی در نوشته‌اش رقم می‌زند که با شیوه بیان هنرمند دیگر در مواقعی که از موضوعی یکسان سخن می‌گویند تمایزاتی دارد. لحن یک اثر ادبی از عوامل تعیین‌کننده در سبک نویسنده به شمار می‌رود، به طوری که گویی سبک و لحن با یکدیگر ارتباط متقابل دارند (ر.ک. رضوانیان و محمودی نوسر، ۱۳۹۲: ص ۱۱۶). در تاریخ‌گزیده گاه روایت‌گری به شخصیت‌های تاریخی مذکور در داستان سپرده می‌شود و مستوفی خود بیرون از داستان و از قول آن‌ها به طریق غیر مستقیم و یا به زبان حال مفاهیمی چون خرد و یا روزگار سخن می‌گوید. با توجه به موارد گفته‌شده، به تحلیل گزاره‌های دینی و تعلیمی دو نویسنده خواهیم پرداخت.

۱-۲ عبرت‌اندوزی

اگر تاریخ برای عبرت‌پذیری نوشته می‌شود، پس باید خوبی را پذیرفت و از بدی دور بود. موضوع خوب و بد، بایدها و نبایدهای اخلاق را مطرح می‌کند، بنابراین تاریخ یک نوع کتاب اخلاقی متضمن تزکیه و تهذیب می‌شود. هرچند محیط اجتماعی و فضای سیاسی حاکم بر محیط زندگی مستوفی و بیهقی متفاوت است، اما هر دو در دوره اسلامی زیست می‌کنند. مورخ دوره اسلامی همان هدف قرآن را که عبرت برای آموزش راه و رسم زندگی است تقلید می‌کند در نوشتن تاریخ نیز با این هدف بی‌اختیار با دین روبرو می‌گردد (ر.ک. مسکوب، ۱۳۹۴: ص ۶۰). در این جاست که تاریخ‌نویسی رویکردی مذهبی پیدا می‌کند. «بیهقی همه چیز را از نظر دین می‌بیند و نظم و گردش جهان را بر این مدار می‌نگرد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ص ۲۰). او با آوردن سرگذشت افراد، زودگذری و درک‌مین‌بودن عمر را گوشزد می‌کند و آن را به کوتاهی روز می‌داند.

بیهقی همراه خواننده در میان وقایع حضور دارد و اگر گاهی دچار خطا شود، از گفتن آن ابا ندارد. او خود را مخاطب اول پندها و مواعظ می‌داند و در گفتن حقایق صراحت و صداقت و دقت دارد، آن‌چنان که حاضر است در قیامت بر آن گواهی دهد، زیرا التزام این قدر کرده است تا آنچه می‌نویسد یا از معاینه خودش باشد یا از سماع درست از مردی ثقه. «بیهقی مورخی شریعت‌مدار است که به بعد دینی هویت بیش از دیگر عناصر و مؤلفه‌ها اعتقاد دارد. وی جامعه اسلامی را همچون «امت اسلامی» می‌نگرد که بر پندار و گفتار و کردارشان دین حاکم است» (حسن‌زاده، ۱۳۸۲: ص ۹۶). بیهقی، خود را مزگی نمی‌پندارد و سعی دارد تا بدان‌چه می‌گوید، پایدار و پای‌بند باشد. «می‌توان قسمت اعظم تاریخ بیهقی را به راستی آیین عبرت و گنجینه پند و حکمت دانست و خواندن آن را برای

تهذیب اخلاق و تشحیذ اذهان و تنبیه و بیداری همه طبقات مردم، خاصه جوانان که از گردش روزگار و انقلاب بی‌خبرند و تجربه فراوان ندارند، لازم شمرد» (فرزام، ۱۳۷۴:ص ۳۹۴). او حکایات را از بهر آن برای خوانندگان می‌آورد تا «باشد که سودی دارد و بر دل اثری کند» (بیهقی، ۱۳۸۱/۲:ص ۷۳۹) و این فصول را از آن جهت می‌راند «که مگر کسی را به کار آید» (بیهقی، ۱۳۸۱/۱:ص ۵۲). این مطالب ناظر بر آیات و مفاهیم قرآن کریم است که مردم را به عبرت‌گیری و پندآموزی از سرانجام احوال گذشتگان فرامی‌خواند و ندا می‌دهد که «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (حشر:۲). بیهقی انگیزه خود را از ذکر حکایات آن می‌داند که «عبرتی حاصل شود کز چنین حکایت‌ها فواید پیدا آید» (بیهقی، ۱۳۸۱/۳:ص ۹۷۶) و «خردمند را به چشم عبرت درین باید نگریست» (بیهقی، ۱۳۸۱/۱:ص ۸۷).

آنچه هم که مستوفی در **تاریخ گزیده** پیش روی خواننده قرار می‌دهد، پندها و نصایحی است که از قول و گفتار دیگران بیان شده و نویسنده کمتر به ایراد مستقیم نظر خود می‌پردازد. حضور نویسنده اغلب در اواخر متن، گزارشی و در مقام نتیجه و دریافت، آشکار می‌شود. مستوفی، همچون بیهقی، اولین روی خطاب پندآمیز را بر خود دارد. بنابراین، در پایان مقاله اول متذکر می‌شود که حق - تعالی - به عیسی (ع) خطاب فرمود: «عِظْ نَفْسَكَ، فَإِنْ اتَّعِظْتَ فَعِظِ النَّاسَ، وَإِلَّا فَاسْتَحْيِي مَنِيَّ». (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۵۸) بدان معنا که خویشتن را پند ده، اگر پند پذیرفتی در این صورت مردم را نیز پند ده و الا شرم دار از من که مردمان را پند دهی.

دیدگاه اعتقادی و نوع جهان‌بینی مورخان در تحلیل و نقد تاریخ از اهمیت بسزایی برخوردار است. مستوفی از منظر دین در رویدادهای تاریخی نیز تأمل کرده و تاریخ را خدامحور و غایت‌شناسانه محسوب کرده‌است که براساس آن، همه جهان به سوی آخرت درحال حرکت است. وی همچون بسیاری از مورخان ایرانی - اسلامی از موقعیت خود برای احیای فرهنگ ایرانی سود می‌جسته و در تلفیق و پیوند تاریخ ملی و تاریخ اسلامی - کوشیده است (ر.ک. محمدی و آدینه‌وند، ۱۳۹۳:ص ۱۵۸-۱۶۲).

۲-۲ استشهدات قرآنی

آوردن آیات قرآنی و احادیث نبوی و امثال و حکم، هرچند کلام را به درازا می‌کشاند و مورخ را زمانی از تاریخ باز می‌دارد، با این حال به جهت تنبّه و تأمل مخاطب، شایسته و بایسته است. از شاخصه‌های تاریخ بیهقی آن است که «در جوّ تأمل و تنبّه شناور است» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۴:ص ۱)، چنان‌که می‌گوید اگر چه سخن برای خوانندگان دراز شود، ولی غرض فایده‌رسانی و کارآمدی اخبار و حکایت در زندگی است و پس از آن به سر راندن تاریخ باز می‌شوم (بیهقی، ۱۳۸۱/۱:ص ۲۲۶)؛ (بیهقی، ۱۳۸۱/۲:ص ۷۳۹) و «طمع دارم به فضل ایشان که مرا از میرمان نشمرند که هیچ چیز نیست که به خواندن نیرزد که آخر هیچ حکایت از نکته‌ای که به کار آید خالی نباشد» (بیهقی، ۱۳۷۱:ص ۱۱). بر این پایه بیهقی درک و دریافت گذشته را با گشتن گرد جهان و رنج بر خویشتن نهادن و کتب معتمد مطالعه کردن میسر می‌داند.

مستوفی قزوینی هم آن‌جا که فواید علم تاریخ را برمی‌شمرد خاطر نشان می‌کند: «از تفکر در امور گذشتگان و اعتبار از احوال ایشان و تجارب در مهمات و مصالح ملک و آثار دولت هر طایفه و سبب نکبت هر قومی و تمرّن نفس بر مصایب دنیا از قرون ماضیه و امم سالفه و غیر ذلک (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۲). با وجود آن‌که کاربرد آیات به عنوان رکن زینتی و مرسوم دوره بیهقی بوده‌است، کاربردهای دیگر آن را در جهت القای اندیشه‌های سیاسی، اخلاقی و تعلیم و تربیتی نباید نادیده انگاشت. استشهدات و اقتباس آیات و احادیث در **تاریخ بیهقی** با بسامد یازده مورد به مضامین اخلاقی و پندآموز و عبرت‌انگیز اختصاص دارد (ر.ک. مجوزی و علیخانی، ۱۳۹۳:ص ۹۴). اما «مستوفی توانسته تاریخ گزیده خود را با توسل به آیاتی از قرآن کریم که پنجاه و پنج آیه را شامل می‌شود، مستدل و مستند کند و ارزش و اهمیتی همراه با قداست به مطالب تاریخی آن بدهد» (ذاکری، ۱۳۸۹:ص ۴۶). البته در عین حال

نمی‌توان تمام استشهادات قرآنی مستوفی را از رویکردهای تعلیمی و تربیتی وی دانست. چنان‌که ذکر برخی آیات اغراض دیگری چون شأن نزول و یا توصیفی دارد.

۲-۳ زهدگرایی

در تاریخ بیهقی وقتی از قاضی بوالحسن بولانی سخن به میان می‌آید، به نکته ظریفی اشاره می‌شود و آن واکنش مؤدبانۀ قاضی در مقابل هدیه و انعام و اکرام شاه است که: «این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت در بایست نیست، اما چون بدان‌چه دارم و اندک است قانعم وزر و وبال این چه به کار آید؟» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱: ص ۷۳۵). این مطلب علاوه بر نحوه پذیرفتن صله، که بیانگر نوعی ادب نفس است، ما را به سخن بوصیری در قصیده معروف بُرده در وصف و مدح سیرت نبی اکرم (ص) رهنمون می‌کند که ایشان چون به چیزی احتیاج می‌یافت در مقابل آن، زهدش بیشتر و ترک دنیا بیشتر می‌شد:

«وَ اَكْدَتْ زُهْدَهُ فِيهَا ضَرُورَتَهُ اِنَّ الضَّرُورَةَ لَا تَعْدُوْ عَلَى الْعَصْمِ» (بوصیری، ۱۳۶۱: ص ۳۵).

نکته دیگر پیروی فرزند از پدر و مراد خود، در قبال دریافت همان انعام است که می‌گوید: «من هم از حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی [قاضی بولانی] می‌ترسد و آن‌چه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱: ص ۷۳۵) به طوری که پس از پایان گفتگوها، بونصر متأثر می‌شود و عبارت «لله درکما، بزرگا که شما دوتن آید» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱: ص ۷۳۵) بر زبان می‌راند و می‌گوید و این‌گونه رفتار آنان را تأیید می‌کند. از دیگر سو، قلم‌فرسایی بیهقی در این باره نیز مهر تأییدی است بر چنین رفتارها تا جایی که خواننده را با عبارت «فَاَيْنَ الرَّجَالِ الْمُهْتَبُونَ» (بیهقی، ۱۳۷۱: ص ۵۱۲) به تأمل وامی‌دارد.

نگاه مستوفی، که گزارش‌گر وقایع گذشتگان است، در این موضوع بیشتر غیرمستقیم و از زاویه دانای کل است. به عبارتی دیگر، راوی بیرون از فضای داستان و ناقل مطلب است، اما انتخاب و گزینش سخنان تعلیمی و تربیتی حاکی از گرایش و علاقه‌مندی مورخ به این‌گونه مسایل است. حکایت حاتم اصم و خطاب او به خلیفه بیانگر نکته-ای لطیف است که مستوفی در ضمن تاریخ‌نگاری بدان اشاره دارد. حاتم اصم را به دارالخلافة هارون بردند. حاتم، خلیفه را زاهد خطاب می‌کند. خلیفه می‌گوید: «من زاهد نیستم، تو هستی». حاتم در پاسخی تأمل‌برانگیز و شگرف چنین می‌گوید: «زاهد آن است که به کمتر چیزی قناعت کند و حق - تعالی - می‌فرماید: *مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ*. چون تو بر دنیا قناعت کرده‌ای، زاهد باشی، من که سر به دنیا و آخرت فرو نمی‌آورم، چگونه زاهد باشم؟» (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۶۳۶). وی با توجه به سخن بقراطیس در ادب نفس، استقرار علم شریف را در دل به سبب دوری از «کارهای دنی» می‌داند (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۶۴).

حکایت شیخ بهلول، پسرعموی هارون الرشید که نزد خلیفه و به عمارت عالی وی می‌رود، نیز شنیدنی است: او از بهلول می‌خواهد چیزی بر آن عمارت به یادگار بنویسد. بهلول تکه ذغالی برمی‌دارد و می‌نویسد: «اگر از مال خود ساخته‌ای اسراف کرده‌ای و خداوند مسرفین را دوست ندارد و اگر از مال دیگران باشد ستم کرده‌ای و خداوند ستمگران را دوست ندارد» (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۶۳۷). مستوفی، گاه نیز در ادامه سخن دیگران، خود نیز آشکارا وارد عرصه سخن می‌شود و این‌گونه توجه خواننده را بیش‌تر به متن جلب می‌کند. برای مثال، پس از ذکر رباعی شیخ

نجم‌الدین کبری در عدم متابعت دیو، اندیشه و نگرش خود را نیز در ضمن کلام می‌آورد:

«دیوی است درون من که پنهانی نیست برداشتن سرش به آسانی نیست

ایم‌انش هزار بار تلقین کردم این کافر را سر مسلمانی نیست

جایی که در این راه، شیخ ولی‌تراش را سخن با نفس خود از این درست. دیگران را خود چه خطر است. حق - سبحانه و تعالی - همگنان از شرّ شیطان لعین نگاه دارد. بحق الحق» (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۶۶۹).

۴-۲ مرگ‌اندیشی و بی‌اعتباری دنیا

مرگ در تاریخ بیهقی جلوه‌ای ویژه دارد. علاقه بیهقی به ذکر خبر مرگ اشخاص، افزون بر اهمیت سیاسی و اجتماعی آنان به عنوان مهره‌های اصلی صحنه‌های وقایع داستان، به جهت ایجاد حس عبرت‌آموزی و پندپذیری در مخاطب قابل تأمل و تحقیق است. وی با طرح مکرر این موضوع در تنبّه و بیداری خفتگان بسی کوشیده‌است (ر.ک. سعدی، ۱۳۸۶: ص ۸). اعتقاد به این که سرانجام کار آدمی مرگ است و هر نفسی چشنده طعم مرگ است (عنکبوت: ۵۷) و از آن گریز و گزیری نیست، در برنامه‌ریزی منظم امور زندگی بی‌تشویش و دل‌واپسی، سهم بسزایی خواهد داشت؛ چرا که انسان با توکل بر حضرت حق و آرامش خاطر و اطمینان قلب به دیدار معبود می‌شتابد «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق: ۴).

حسن بن میکالی وزیر (حسنک)، پیش از بر دارشدن، سخنان قابل تأملی دارد: «جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است. اگر امروز اجل رسیده‌است، کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار که بزرگ‌تر از حسین علی‌نی‌ام» (بیهقی، ۱/۱۳۸۱: ص ۲۳۲). از مفهوم این سخن و لحن روایی آن چنین دریافت می‌شود که تسلیم در برابر مرگ، آمادگی و پذیرش آن، نشان آرامش درون است.

در تاریخ گزیده، از قول بهرام، یکی از پادشاهان ساسانی، هم مشابه این سخنان آمده‌است: «ما دانستیم که بدین جایگاه سر بنهیم و مهر هیچ مهربان ما را سود نکند و کین هیچ بدگمان ما را پیش از وعده این جا نفرستد. حظّ خود از جهان برداشتیم و به دیگران گذاشتیم» (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۱۱۱). آیات فراوانی در بیان زندگی و متاع قلیل دنیا در قرآن کریم ذکر شده‌است، اما آن‌چه در این مقال بدان می‌پردازیم به نحوی دیگر قابل تأمل است. در شریفه ۲۴ یونس آمده‌است:

أَمَّا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

متن در یک آیه و در چند سطر به همراه تمثیل بیان می‌شود: ابتدا زندگی دنیا به آب فرودآمده از آسمان مانند می‌شود، همه چیز به نهایت زیبایی و کمال خود می‌رسد، اهل آن (از غرور و غفلت) تصور می‌کنند بر هر چیزی قادرند، ناگهان در شب یا روزی (نامعلوم) همه چیز درویده و نابود می‌شود، گویی دیروز وجود نداشته است (کوتاهی زندگی در اندازه دیروز و امروز). با توجه به چنین مفاهیمی شاید شگفتی بیهقی در کار آدمیان به تأثیر از این آیه باشد که می‌گوید: «سخت عجیب است کارگروهی از فرزندان آدم _ علیه‌السلام _ که یکدیگر را بر خیره می‌کشند و می‌خورند از بهر حطام عاریت را و آن‌گاه خود می‌گذارند و می‌روند تنها، به زیر زمین با وبال بسیار و درین چه فایده است یا کدام خردمند این اختیار کند؟» (بیهقی، ۱/۱۳۸۱: ص ۲۴۴). او در جای دیگر نیز دل‌بستگان به دنیا را به حماقت منسوب می‌کند: «احمق کسی باشد که دل در این گیتی غدار فریفتگار ببندد و نعمت و جاه و ولایت او را به هیچ چیز شمرد و خردمندان بدو فریفته نشوند» (بیهقی، ۱/۱۳۸۱: ص ۴۹). صدای بیهقی در پرهیز از شیفتگی به دنیا در پایان کار داستان حسنک نیز به خوبی طنین‌انداز است: «احمق مردا که دل درین جهان بندد، که نعمتی بدهد و زشت بازستاند» (بیهقی، ۱/۱۳۸۱: ص ۲۳۵). برخی منتقدان را نظر بر این است که بیهقی، خود جهان را با صفت غدار و فریبکار می‌آورد و نه از صفت و رفتارها و کردارهای آن و این بخش از سخن وی را نادرست می‌انگارند و بر آنند که بیهقی به دلیل روح حساس و رنجور خود، ناشی از نامردمی‌ها، می‌خواهد با فرار از جهان، خود را آسوده سازد. آنان معتقدند که باید از راه‌های درست دل به این جهان بست و هیچ حماقتی نیست (ر.ک. محمدی بنه‌گری، ۱۳۸۴: ص ۲۱۸-۲۲۰)، اما در پاسخ باید گفت مضمون سخن بیهقی به بی‌اعتباری و ناپایداری دنیا می‌انجامد و یادآور نکات و مضامین اخلاقی است که بسیاری از بزرگان بر آن تأکید داشته‌اند. شیخ اجل، سعدی، در دیباجة گلستان، یار ناپایدار را شایسته دوستی نمی‌داند و بر آن تأکید دارد که «هر چه نباید دل‌بستگی را نشاید». (سعدی، ۱۳۵۱: ص ۷۲)

بر این اساس، «این نکات ترک یکسره دنیا و یا بی‌همتایی و قناعتی که از دنائت شمرده می‌شود و به پستی و مذلت گراید، نیست» (فرزام، ۱۳۷۴:ص ۴۰۴). چنان‌که در قرآن کریم هم حُبّ و دل‌بستگی به نعمات و زینت‌های دنیوی نکوهش شده‌است (یونس: ۲۴؛ توبه: ۳۴؛ همزه: ۲ و...). این در حالی است که به استفاده صحیح از این نعمات توصیه شده است (قصص: ۷۷).

نگاه بیهقی به جهان حکیمانه و از سر تأمل است. او با لحنی تجاهلانه، ولی بصیرت‌افزون می‌گوید: «ندانم تا این نوخاستگان در این دنیا چه بینند که فراخیزند و مشتی حطام گرد کنند و ز بهر آن خون ریزند و منازعت کنند و آن‌گاه او را آسان فروگذارند و با حسرت بروند» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱:ص ۴۱۳). بیهقی از قول پسر سَمّاک چنین می‌نویسد: «مملکتی که بهای آن یک شربت است، سزاوار است که بدان نازشی نباشد» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱:ص ۷۳۹). این شگفتی تفکرآمیز همچنان او را دربردارد که پس از مرگ عراقی دبیر می‌آورد: «به تعجب بماندم از حال این دنیای فریبده که در هشت و نه سال این مرد را برکشید و بر آسمان جاه رفت و بدین زودی بمرد و ناچیز گشت» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱:ص ۵۳۹) و چنین نتیجه می‌گیرد: «...تا خردمندان را مقرر گردد که دل نهادن بر دنیا محال است» (بیهقی، ۱/۱۳۸۱:ص ۳۶۶).

داستان حسنک وزیر افزون بر جنبه‌های ادبی و بلاغی و اجتماعی آن رویکردهای دینی و اخلاقی و تربیتی مهمی دارد. آن چه مورد توجه کلام می‌شود، لحنی است که نویسنده از آن بهره می‌گیرد. در پایان ماجرای حسنک که با بیانی حماسی و درعین حال آرام، لطیف و محزون در بی‌اعتباری دنیا سخن می‌راند، کلام را با ابیاتی عربی در همین حسّ و حال می‌آراید و با آوردن ابیاتی از رودکی در انتقال حسّ اندوه و ایجاد فضای تاریک و غم‌انگیز و استشهاد آیه‌ای از قرآن تأثیر روانی کلام را دو چندان می‌کند. برای مثال، استفاده از آیه مبارکه «**أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**» در جایی که سخن از مرگ کسی باشد، در ایجاد حسّ اندوه و حزن به مخاطب بسیار مؤثر است (ر.ک. رضوانیان و محمودی نوسر، ۱۳۹۲:ص ۲۲۱-۲۳۵).

مستوفی در تاریخ‌گزیده به بیان موارد مشابهی در این زمینه می‌پردازد؛ مثلاً، در حکایت ابوعلی شرفشاه، حاکم قم، با وجود برخورداری از ثروت فراوان، اموال او پس از مرگ به دست فرزندش تلف می‌شود، به طوری که به قوت محتاج می‌شود و مردم در حق او به تصدق انعام می‌کنند. نتیجه‌گیری مستوفی از حکایت چنین است: «بر ارباب ثروت و اصحاب نعمت واجب است امثال این حکایات در نظر آوردن و به اسباب دنیای غره‌نبودن و در توشه راه عقبی کوشیدن:

به مال غره مباحش و به زندگانی شاد که مال آب روان است و زندگانی باد»

(مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۷۹۶)

همچنان که پیش از این گفتیم پندها و مواعظ از قول دیگران و گزینش از قلم مستوفی است. او این تعجب و شگفتی از کار آدمیان را که بیهقی مستقیم از اندیشه و بیان خود طرح می‌کند از سخن دیگران بیان می‌دارد. از قول خداوند عزوجل - که فرمود: «عجب از آن کس که یقین بر گردش روزگار و ناپایداری آن دارد، چگونه اعتماد بر دنیا کند» (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۴۳) و یا به گفته عیسی (ع): «در عجبم از بنی آدم که در کار دنیا سعی و عمل می‌کند و رزق، بی‌واسطه سعی و عمل به او خواهد رسید. و عمل و سعی نمی‌کنند در کار آخرت و مزد آن نخواهند یافت الا به سبب سعی و عمل». مستوفی از گفتار بقراط چنین می‌آورد: «عمر کوتاه است و کار دراز؛ عاقل آن است که این عمر کوتاه در چیزی صرف کند که ضرورت‌تراست، یعنی در طلب آخرت و رضای جلّ و علا» (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۶۴). وی در جایی نیز قلم را به دست روزگار می‌دهد و حضور مستقیم خود را در کلام پنهان می‌دارد: «روزگار به زبان گفت: ابرست برجای قمر / زهرست برجای شکر / سنگست برجای گهر / مارست برجای سمن» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۱۲). شاید وی بدین شیوه بر آن است تا جهان را سراسر، همه، آینه عبرت و پند در دیدگان مخاطب قرار دهد.

۵-۲ شناخت و شکر نعمت و عدم کفران آن

یکی دیگر از موضوعات مطرح در دو کتاب تاریخی مورد بحث، شکر بر منعم و پرهیز از ناسپاسی و کفران در برابر اوست. آنچه در آموزه‌های تربیتی قرآن کریم نیز بر آن تأکید شده، همین نکته است: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» (زمر:۷). این که خداوند برای بندگانش کفران را خوش نمی‌دارد و شکر و سپاس را می‌پسندد. از طرفی شکر بر نعمت، قناعت را به همراه دارد در نتیجه حرص‌ورزی و زیاده‌خواهی و طغیان رخت برمی‌بندد، ولی کفران نعمت و طغیان و عصیان، موجب خشم ولی نعمت فراهم خواهد شد و سرانجام هم او را در گرداب هلاکت و غرقاب فلاکت خواهد انداخت (ابراهیم:۲۸). کفران و خیانت در حق کسی که نعمتی و خدمتی به دیگری نموده، مکافات سریع در پی دارد و روزگار آن را بی پاسخ نخواهد گذاشت. این مسأله در اخلاق و علم تربیت از اهمیت بسزایی برخوردار است.

در تاریخ بیهقی بیش‌ترین موضوعات برمی‌گردد به تقابل خادمان و بندگان با ولی نعمتان و امیران آن‌ها. حکایات از این دست بسیار است که به ذکر نمونه‌هایی بسنده می‌شود.

در حکایت خیانت طغرل عضدی، غلام امیریوسف، بر ارباب خود «ادبار در وی پیچید و گذشته شد به جوانی روزگارش در ناکامی و عاقبت کفران نعمت همین است» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱:ص ۴۰۳). سعید صراف از دنیا می‌رود و بیهقی خاطر نشان می‌کند که وی در «یک چیز خطا کرد که او را بفریفتند تا بر خداوندش مشرف باشد... این مشرفی کرد و خداوندش در دلش شد و او نیز» (بیهقی، ۱/۱۳۸۱:ص ۵۲) و چون علی حاجب، خادم امیرمحمد را از میان بر می‌دارند، «امیر محمد...گفت: تا امروز هرچه به من رسید، مرا خوش گشت که آن کافر نعمت بی‌وفا را (علی حاجب) فروگرفتند و مراد او در دنیا به سر آمد» (بیهقی، ۱/۱۳۸۱:ص ۶۲). بیهقی معتقد است که چون بنده بر خداوند خویش عصیان کند، سزاوار او چنین است که سر بر باد دهد. او در ضمن دعایی در کلام موضوع را گسترده می‌کند و توفیق شکر نعمت خدا و خلق او را درخواست می‌کند و بدین صورت مخاطب را به نکته‌ای تربیتی متوجه می‌کند: «ایزد -عز ذکره- ما را و همه مسلمانان را در عصمت خویش نگاه دارد و توفیق اصلح دهد تا به شکر نعمت- های وی و بندگان وی که منعمان باشند، رسیده آید» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱:ص ۴۰۳).

آنچه در تاریخ گزیده در زیان کفران نعمت مذکور است در بخشی از گزاره‌ها به طور مستقیم مربوط به مقابله بنده با خداوند است و در بخشی دیگر بندگان با بندگان صاحب نعمت؛ مثلاً، درباره قوم رس و طغیان بیش از حد آنان بر درگاه الهی و بی‌اعتنایی به فرستاده او می‌آورد که: «چنان شدند که هلاک ایشان بر دست خودشان شد که چنان که هر تیر که لشکر رس بینداختند بازگشت و اندازنده را بکشت» و چون آنان به برج مشیده پناه می‌برند ملک- الموت به امر خداوند، او را با قومش به دوزخ می‌برد (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۲۸) یا از قول نجم‌الدین کرکس در قطعه‌ای چند بیتی اشاره دارد به طغیان نمرود بر پروردگار و در آخر سبب هلاکتش را چنین می‌سراید:

«...این بلا دانی به نمرود از چه معنی می‌رسید باتو گویم گر مرا از اهل تهمت نشمردی
ایزدش هر لحظه می‌فرمود تعذیبی دگر تا چرا آورد بیرون رسم کرکس پروری»

(مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۷۴۸)

مستوفی با اقتباس از آیه ۴۳ شریفه فاطر، مبنی بر این که فکر بدکاری جز صاحبش را تباہ نخواهد کرد، این آیه را صورت حال فتنه‌انگیزی می‌داند که قصد براندازی ارکان دولت داشتند و برای پادشاه معلوم شد و به مکافات عمل رسیدند (ر.ک. مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۶۲۱). مستوفی به ذکر حکایاتی هم در ناجوان‌مردی و ناسپاسی خادمان بر امیران خود ذکر می‌کند، برای مثال، زمانی که امیر چوپان، صاین وزیر را نایب خود در وزارت می‌کند، ولی صاین وزیر، با سخنان فتنه‌انگیز خود نزد پادشاه، در حق امیر خود و قوم و خویشان خیانت می‌کند و موجب عزل آنان از منصب خود می‌شود، امیر هم صاین را به جرم خیانت و کفران نعمت، از وزارت برکنار و دستگیر کرد. البته مستوفی

در ادامه نتیجه‌ای دیگر هم از حکایت می‌گیرد مبنی بر این که هر چیزی به افول گراید؛ بنابراین قلم را به دست خرد می‌دهد تا به زبان حال بگوید:

«اذا تمَّ امرٌ دنا نَقْضُه / تَوَقَّعَ زوالاً قیلَ تمَّ» (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۶۱۷).

۶-۲ کسب خرد و دانش به همراه خویشتن‌داری

حفظ و صیانت نفس از هرگونه هواپرستی، از راه‌های فلاح و رستگاری دانسته شده‌است. بیهقی در خطبه‌ای که در ماهیت نفس و قوت‌های سه‌گانه آن آورده، انسان را به واسطه علم و عمل از بهایم جدا می‌شمرد. آن‌گاه انسان کامل را کسی می‌داند که بتواند بین قوای سه‌گانه خویش تعادل ایجاد کند و نیک را از بد بشناسد. او در جای دیگر می‌گوید: «پسر علی را، سرهنگ محسن، به مولتان فرستادند و سخت جوان بود، اما بخرد و خویشتن‌دار، تا لاجرم نظر یافت و گشاده شد از بند و محنت و به غزنین آمد و امروز عزیزاً مکرماً بر جای است به غزنین و همان خویشتن‌داری را با قناعت پیش گرفته و به خدمت مشغول در طلب زیادتی نه» (بیهقی، ۱۳۸۱/۱: ص ۷۸).

خواجه، حسن، پیشکار امیرمحمد، پس از آن‌که امیرمحمد گرفتار می‌شود خزاینی را به او می‌سپارند تا برای مسعود بیاورد و به قول بیهقی: «چون دانست که کار خداوندش بود، دل در آن مال نیست و خویشتن را به دست شیطان نداد و راه راست و حق گرفت که مرد باخرد تمام بود گرم و سرد چشیده و کتب خوانده و عواقب را بدانسته، تا لاجرم جاهش برجای بماند» (بیهقی، ۱۳۸۱/۱: ص ۷۸). حاکم چغانیان «چون خویشتن‌دار نیامد کارش تباه شد» (بیهقی، ۱۳۸۱/۲: ص ۷۱۷). بیهقی خردورز و خرددوست است و سفارش بر آن دارد تا انسان با تلاش و همت علم بیاموزد:

هرکه خرد دارد و همتی با آن خرد یار شود و از روزگار مساعدت یابد و پادشاهی وی را برکشد، حیلت سازد تا به تکلیف و تدریج جاه خویش را زیادت کند و طبع خویش را برآن نهد که آن درجه که فلان یافته است... بدان چون توان رسید، بلکه همت برگمارد تا بدان درجه و بدان علم برسد که بزرگ عیبی باشد مردی را که خدای - عزوجل - بی‌پرورش داده باشد همتی بلند و فهیمی تیز، وی تواند که درجه‌ای بتواند یافت یا علمی بتواند آموخت و تن را بدان نهد و به عجز بازگردد (بیهقی، ۱۳۸۱/۱: ص ۳۰).

چنان‌که از این عبارت بر می‌آید، اگر خردمند، خویشتن‌دار باشد و به امور زودگذر تکیه نکند و در پی درجه و مقام نباشد، بلکه با تفکر و بردباری و همت به دنبال کسب علم برود، به بالاترین رتبه خواهد رسید.

مستوفی نیز در مقدمه تاریخ گزیده اشاراتی به همین مباحث دارد و بیش از هر چیز بر خردورزی تأکید دارد: «آن را که چشم دانش بسته‌اند از غایت جهل برخاک مذلت حرص و طمع نشسته و امید از لذت دار باقی گسسته و از بهر کمی و بیشی اسباب دنیای فانی، دل‌خسته، لاجرم از انعام کمترند در بازگشت در معرض خطر» (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۱۷) که در عبارات اخیر مضامین آیات ۴۴ فرقان و ۱۷۹ اعراف، مبنی بر هم‌رتبگی نادانان با چارپایان دریافت می‌شود. مستوفی با استناد به سخن اهل معنا، آب حیوان را که خداوند به خضر(ع) عطا کرد، همان علم و دانش می‌نامد: «حق - تعالی - او را (خضر علیه السلام) زندگانی دراز داد و از دانش بهره‌مند گردانید و اهل معنی گویند آب حیوان، علم و دانش بود که او را کرامت شد و نام او را باقی ماند و بقایای نام، عمر ثانی باشد» (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۳۷). پس از آن با بهره‌گیری از سخنان سعدی (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۴۸) و فخر رازی (مستوفی، ۱۳۶۴: ص ۷۰۱) دوری از غبار جهل و خردورزی را توصیه می‌کند.

۷-۲ نیک‌رفتاری و نیک‌نامی

بیهقی و مستوفی نیز در تاریخ خود به اهمیت نیک‌رفتاری و حسن معاشرت با مردم سفارش نموده‌اند و حکایاتی در این باب آورده‌اند. بیهقی در این باره معتقد است که «نیکوکاری و خوی نیک بهتر، تا دو جهان سود دارد و بر دهد»

(بیهقی، ۱/۱۳۸۱:ص ۲۱) و «مردان را جهد اندرآن باید کرد تا یک بار وجیه گردند و نامی، چون گشتند و شد و اگر در محنت باشند یا نعمت، ایشان را حرمت دارند و تا درگور نشوند آن نام از ایشان نیفتد» (بیهقی، ۱/۱۳۸۱:ص ۲۴)؛ زیرا که «این جهان گذرنده را خلود نیست و همه برکاروان گاهیم و پس یکدیگر می‌رویم و هیچ‌کس را این‌جا مقام نخواهد بود. چنان باید زیست که پس از مرگ دعای نیک کنند» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱:ص ۵۰۲). بنابراین، آدمی باید «تخم نیکی پیدا کند هم این جهانی هم آن جهانی تا از وی نام نیکو یادگار بماند» (بیهقی، ۱/۱۳۸۱:ص ۲۸۴).

در تاریخ گزیده به نیکی و نیک‌رفتاری با مردم اشارات فراوانی شده‌است. برای مثال، مستوفی در پایان احوال یزید-بن معاویه بر این باور است: «نشان بدکرداری و نیکوکاری از این‌جا می‌توان قیاس کرد که با این همه فرزندان یک آدمی را از اولاد یزید نام و نشان نیست [و اگر نیز هستند حامل‌الذکرند] و از نسل حسین که تنها زین‌العابدین ماند، هزاران هزار علوی در جهان زیادت‌اند... تا جهانیان بدانند که کسی بر بدکرداری سود نکند و کار آخرت هنوز در پیش است» (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۲۶۶-۲۶۷). نمونه دیگر درباره علت زوال پادشاهی ضحاک است «مدت پادشاهی او هزار سال (بود) اما چون ظالم و ستمکار بود آن دولت برو نماند و نامش به بدی بماند» (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۸۲). مستوفی معتقد است: «پادشاه صاحب سعادت آن است که به طول زمان دولت فانی غره نشود و در کسب نام باقی بکشد» (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۸۳). پرداختن مستوفی به این مباحث اخلاقی نشان از رویکرد تعلیمی و اخلاقی مؤلف و پای‌بندی و التزام وی به اولویت‌های ارزشی است که در اثر خود بدان توجه دارد و این‌گونه اندیشه‌های خود را در قالب ذکر تاریخ از قلم خود یا از زبان بزرگانی چون فریدون آشکار می‌سازد که روزگار را کارنامه کردار انسان‌ها می‌نامد که «بر آن‌جا صورت کردار نیکوکار باید انگاشت» (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۶۸) و یا در آیین پندهای حکیمانه بزرگمهر، نیکی کردن در حق مردم را چون بذری داند که به یک جای بکارند و به دو جا بر دهد، چنان‌که «در این جهان از ایشان پادشاه ببیند و در آن جهان از خدای -تعالی- ثواب یابد» (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۶۸).

۸-۲ تأثیر هم‌صحبتی با نیکان

هم‌نشینی با نیکان نیز باعث تزکیه و اصلاح نفس از بدی و کژی می‌شود، زیرا فرد مراقب است که نه تنها از حضور آنان بهره‌مند گردد و نمونه‌های عملی اخلاقی را در آنان ببیند، بلکه بر آن است رفتار خود را مطابق آنان کند و ردایل را از خویش دور نماید تا لایق جمع آنان گردد. فرموده قرآن در شریفه توبه: ۱۱۹ نیز مبنی بر همراهی با راست‌روان، ناظر بر همین نکته است.

بیهقی هم حکایات در این باب آورده است، مثلاً هم‌صحبتی کوتاه هارون با پسر سمّاک و گفتگوها و پاسخ‌های او باعث تأثر هارون می‌شود، به طوری که پس از شنیدن پندها به درد می‌گرید و پس از آخرین پند، پسر سمّاک خطاب به هارون می‌گوید: «این فضل که وزیر توست امشب با توست و فردای قیامت با تو نباشد و از تو سخن نگوید و اگر گوید، نشنوند. تن خویش را نگر و بر خویشتن ببخشای». در ادامه فضل متحیر می‌گردد و هارون چندان می‌گرید که «بر وی بترسید از غش» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱:ص ۷۳۸). یا سخن بوالحسن بولانی، باعث تأثر بونصر می‌گردد و پس از آن‌که خبر به امیرمسعود می‌رسد، در شگفت می‌شود و می‌گوید: «چشم بد دور از بولانیان!» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱:ص ۷۳۵). «بیهقی به تأثر روانی داستانواره‌ها به خوبی توجه دارد و اگر چه تهذیب درونی در همه نمونه‌ها مورد نظر اوست، اصولاً برخی تمثیلاتی که می‌آورد به همین قصد ذکر شده (مؤذن‌جامی، ۱۳۷۱:ص ۲۱) چنان‌که در پایان داستان هارون و ابن سمّاک می‌آورد: «و چنین حکایات از آن آرم تاخوانندگان را باشد که سودی دارد و بر دل اثری کند» (بیهقی، ۲/۱۳۸۱:ص ۷۳۹).

درجای دیگر نیز به اهمیت و ضرورت هم‌صحبتی با خردمندان و ناصحان اشاره دارد که باید:

... تنی چند بگزیند هرچه ناصح‌تر و فاضل‌تر که او را بازمی‌نمایند عیب‌های وی، که چون وی مجتهدت با دشمنان قوی می‌کند که در میان دل و جان وی جای دارند، اگر از ایشان عاجز خواهد آمد با این ناصحان مشاورت کند تا روی صواب او را بنمایند... و در آن باید کوشید که آزادمردان را اصطناع کند (بیهقی، ۱۳۸۱/۱:ص ۱۵۸).

بیهقی معتقد است انسان باید ذات خویش را بشناسد و گر نه دیگر چیزها را چگونه تواند دانست (بیهقی، ۱۳۸۱/۱:ص ۱۵۴). «خود» بیهقی، خود مدرن و اجتماعی نیست، بلکه «خویشتن» فردی است. «خویشتن» بیهقی در چارچوب شریعت و امور نفسانی دور می‌زند و غرض از آن هم شناخت موانع رسیدن به خداست (ر.ک. حسن‌زاده، ۱۳۸۲:ص ۸۱).

حمدالله مستوفی در باب هم‌صحبتی با نیکان و تأثیرپذیری از آنان به حکایت پدرش با شیخ علی مدکویه قزوینی اشاره می‌کند که: «پیری باصفا بود و پدرم را با او مصاحبت بودی به برکت او پدرم در آخر عمر تائب شد و در کار اطاعت درجه عالی یافت» (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۶۷۳). حکایت بوعلی سینا در زمان وزرات و گذشتن بر صافی - ضمیری که شغل کناسی داشت و گفت‌وگوی آن دو و تنبّه شیخ و تأمل و خاموشی وی، حکایت از همین مطلب دارد (مستوفی، ۱۳۶۴:ص ۶۸۹).

هر دو نویسنده با وجود اشتغال به کار دیوانی در دربار تلاش کرده‌اند تا علاوه بر تاریخ‌نگاری، مطالب و نکات عبرت‌آموز و اخلاق‌گرایانه را در نوشته خود ثبت و ضبط کنند و مخاطب را به تأمل و تفکر وادارند. ذکر مسایلی چون مرگ‌اندیشی، بی‌اعتباری دنیا، خردورزی و خردگرایی، خویشتن‌داری، صداقت در گفتار و رفتار و نیک‌خواهی از جمله موارد مورد اشتراک تاریخ بیهقی و تاریخ گزیده است. همچنین کاربرد و بهره‌گیری از آیات قرآن در هر دو اثر نشان از رویکرد مذهبی و اسلامی نویسندگان دارد.

۳. نتیجه‌گیری

در این پژوهش با بررسی دو کتاب تاریخ بیهقی و تاریخ گزیده به موضوع اخلاق‌گرایی و آموزه‌های تعلیمی و دینی در تاریخ‌نگاری بیهقی و مستوفی پرداخته شد و معلوم شد که هر دو نویسنده با وجود اشتغال به کار دیوانی در دربار تلاش کرده‌اند تا علاوه بر تاریخ‌نگاری، مطالب و نکات عبرت‌آموز و اخلاق‌گرایانه را در نوشته خود ثبت و ضبط کنند و مخاطب را به تأمل و تفکر وادارند. ذکر مسایلی چون مرگ‌اندیشی، بی‌اعتباری دنیا، خردورزی و خردگرایی، خویشتن‌داری، صداقت در گفتار و رفتار و نیک‌خواهی از جمله موارد مورد اشتراک تاریخ بیهقی و تاریخ گزیده است. همچنین کاربرد و بهره‌گیری از آیات قرآن در هر دو اثر نشان از رویکرد مذهبی و اسلامی نویسندگان دارد؛ با این تفاوت که بیهقی در سراسر تاریخ خود حضوری زنده و پویا دارد. ترسیم فضا و صحنه‌سازی و توصیف حقیقی شخصیت افراد، تأثیر کلام را دوجندان نموده است. خواننده، خویش را در حوادث ماجرا شریک می‌داند و پا به پای اشخاص غم و شادی به او راه می‌یابد. تاریخ گزیده نیز از مواعظ و حکم سرشار است ولی از توصیف آن گونه که در تاریخ بیهقی کاربرد دارد خالی است. تفاوت در سبک بیان و لحن نوشته‌هاست که از این حیث، تاریخ بیهقی به جهت لحن روایی یکدست و سبک منحصر به فرد خود امتیازی خاص دارد. تاریخ بیهقی، تاریخ خصوصی است و او در تاریخ خود حضوری پویا و فعال دارد، ولی تاریخ گزیده مستوفی، یک تاریخ عمومی است و به ناچار گزاره‌های روایی خود را غیر مستقیم و از قول دیگران می‌آورد. با این حال هر کجا مجال یابد خود نیز سخن می‌گوید و کلام را با اندیشه‌ها و آموزه‌های اخلاقی و دینی می‌آمیزد.

منابع:

قرآن مجید، ترجمه محمد مهدی فولادوند، چاپ اول، قم: دارالقرآن الکریم، (۱۳۷۹).

- اسعدی، مریم‌السادات؛ «طنین مرگ در تاریخ بیهقی»؛ دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان، سال ششم، شماره بیستم، زمستان، (۱۳۸۶)، صص ۷-۲۴.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ *یادنامه ابوالفضل بیهقی* (مجموعه سخنرانی‌های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی)؛ ۲۱ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۹، دانشگاه مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، زمستان، «جهان‌بینی ابوالفضل بیهقی»، (۱۳۷۴)، صص ۱-۳۸.
- بوصیری، امام شرف‌الدین ابی عبدالله محمد؛ *الکواکب الدرّیه فی مدح خیر البرّیه* (قصیده مبارکه بُرده)؛ به اهتمام سید محمد شیخ‌الاسلام، تهران: سروش، (۱۳۶۱).
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین؛ تاریخ بیهقی با معنی واژه‌ها و شرح جمله‌های دشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی؛ به کوشش خلیل خطیب رهبر، (دوره سه جلدی)، چاپ هشتم، تهران: مهتاب، (۱۳۸۱).
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین؛ تاریخ بیهقی؛ به تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ سوم، تهران: دنیای کتاب، (۱۳۷۱).
- حسن زاده، اسماعیل؛ «هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری بیهقی و جوینی»؛ *فصلنامه مطالعات ملی*، سال ۴، ش ۱۵، (۱۳۸۲)، صص ۶۹-۱۰۰.
- ذاکری، علی؛ *آیات تاریخ گزیده و مناسبت بیان آن‌ها*؛ *مطالعات قرآنی*، شماره ۲، تابستان، (۱۳۸۹)، صص ۴۵-۶۴.
- رجبی، پرویز؛ «تاریخ بیهقی معتمدترین سند تاریخ غزنویان»؛ *گنجینه اسناد*، شماره ۵۴، تابستان، (۱۳۸۳)، صص ۴-۸.
- رضوانیان، قدسیه؛ غزنوی، طیبه؛ «بررسی کارکرد تقدیر در تاریخ بیهقی»؛ *متن پژوهی ادبی*، شماره ۵۶، (۱۳۹۲)، صص ۱۳۵-۱۵۸.
- رضوانیان، قدسیه؛ محمودی نوسر، مریم؛ «بررسی لحن در تاریخ بیهقی»؛ *کهن‌نامه ادب پارسی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره سوم، پاییز، (۱۳۹۲)، صص ۱۱۳-۱۳۹.
- سعدی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله؛ *کلیات سعدی*؛ عباس اقبال آشتیانی و محمدعلی فروغی، تهران: جاویدان، (۱۳۵۱).
- فرزام، حمید؛ *یادنامه ابوالفضل بیهقی* (مجموعه سخنرانی‌های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی)؛ ۲۱ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۹، دانشگاه مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، زمستان، «ارزش اخلاقی تاریخ بیهقی»، (۱۳۷۴)، صص ۳۹۳-۴۱۱.
- مجوزی، محمد؛ علیخانی ثانی ابدال آبادی، فاطمه؛ «کاربرد آیات و احادیث در تاریخ بیهقی»؛ *متن‌شناسی ادب فارسی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۲، پیاپی ۲۲، تابستان، (۱۳۹۳)، صص ۸۵-۱۰۲.
- محمدی بنه‌گری (گناوه‌ای)، عباسقلی؛ *بنیان‌های استوار ادب فارسی، تحلیلی در کارکردهای نشر فارسی، تحلیلی از قصه ابوعلی حسنک وزیر*؛ چاپ اول، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، (۱۳۸۴).
- محمدی، ذکراالله؛ آدینه‌وند، مسعود؛ «پیش و روش در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری حمدالله مستوفی قزوینی»؛ *فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، پیاپی ۹۹، ش ۱۴، (۱۳۹۳)، صص ۱۴۹-۱۷۹.
- مستوفی، حمدالله؛ *تاریخ گزیده*؛ به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، (۱۳۶۴).
- مسکوب، شاهرخ؛ *هویت ایرانی و زبان فارسی*؛ چاپ ششم، تهران: فروزان روز، (۱۳۹۴).
- مؤذن‌جامی، محمدمهدی؛ «به چه اعتباری تاریخ بیهقی یک متن ادبی است؟»؛ *مجله آینه پژوهش*، مهر-آبان، ش ۱۵، (۱۳۷۱)، صص ۱۸-۲۹.